

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه- کابل

۱۴ مارچ ۲۰۲۱



یونس نگاه

نفاق قومی (چرا من نمی‌توانم تاجیک باشم؟)

زمانی که چوکی، پروژه‌های انکشافی، استخدام در ادارت و حتی درس و تعلیم بر معیار قومیت تقسیم می‌شود ناگزیر مهم‌ترین و مؤثرترین نوع سیاست قوم‌گرایی است. افزایش سهم خود و حذف دیگران کار اصلی سیاستمداران است و ازینرو قیچی کردن اقوام، بهجان هم انداختن قبایل، خلق قومیت‌های تازه و جنگ قومی نورم سیاست است. قومیت در افغانستان تنها هویت نیست، بلکه پناهگاهی برای بقاء نیز می‌باشد. هرکسی که قوم ندارد، انسان شمرده نمی‌شود. صفت اقلیت در ادبیات سیاسی افغانستان معادل خواری است. آدم‌های منسوب به اقلیت قومی پست‌تر، ناحق‌تر، ناتوان‌تر، حذف‌کردنی و کشتنی پنداشته می‌شوند.

آدم‌های دور از معرکه چون من که شاید برای برخی‌ها عجیب و غریب هم به نظر برسیم، درمورد قومیت نگرانی‌های دیگری دارند. مثلاً من جواب این سؤال را ندارم که چرا هزاره جاغوری نمی‌تواند تاجیک باشد؟ وقتی عرب، پشتون، ترک، مغول، بلوچ و بنگالی کابل‌نشین بعد از دو نسل فارسی‌زبان شده خود را تاجیک می‌خوانند چرا من که پدرهایم نیز فارسی زبان بوده‌اند، هیچ تفاوت فرهنگی که مرا از تاجیک تفکیک سازد ندارم، نمی‌توانم تاجیک باشم؟ بعد صدای هزاره‌های دره پنجشیر و بغلان و قندز و بدخشان را می‌شنوم که می‌گویند ما هم زبان و هم مذهب مشترک داریم ولی علی رغم صدها سال هم‌نشینی پذیرفته نشده‌ایم. ازینرو اگر فارسی‌زبانان افغانستان چتر مشترک ندارند و در درون‌شان گرفتار تفرقه‌های لهجه، منطقه، مذهب و قبیله‌اند، تقصیر اصلی به‌دوش رهبران تاجیک است که بیشتر از دیگران به دستگاه دولت و سیاست نزدیک بوده‌اند و مدعی کلان‌تری نیز هستند، ولی هیچ گام عملی جدی برای ایجاد همدلی و اتحاد میان هم‌زبانان‌شان بر نداشته‌اند.

گاهی به این هم فکر می‌کنم که برخی اقارب و نزدیکانم سال‌هاست پاکستانی، ایرانی، ترک، جرمن، انگلیس، امریکائی، کانادائی و استرالیائی شده‌اند؛ فرزندان بیشترشان به زبان مادری (فارسی) به اندازه زبان ملی خود آشنائی ندارند و

احتمالاً نسل سوم آنان از هزاره و فارسی‌زبان بودن پدران و مادران خود فقط خاطره خواهند داشت. در آن‌صورت چرا من نگران افغان یا پشتون شدن فرزندانم باشم؟ سیاست مداران پشتون اما هر روز به گوش ما می‌خوانند که شما و فرزندان‌تان مثل ما نیستید و با ما برابر نخواهید شد. این را بسیار شنیده و دیده‌ام. گفته‌اند که شما اگر افغان هم باشید افغان درجه سوم خواهید بود. حال اگر ما افغان شدنی نیستیم، تقصیر اصلی از آنانیست که آرزوی ساختن افغانستان بزرگ را دارند و می‌خواهند پشتو زبان رسمی باشد ولی مدام مصروف سرکوب و حذف ضعیف‌تران می‌باشند.

اگر میلیاردها انسان دیگر در جهان برای رسیدن به آرامش مادی از تعلقات فرهنگی خود به آسانی کوچ می‌کنند، چرا من این‌قدر تأکید کنم که فرزندم فرهنگت را نگهدار؟ اگر کوچ فرهنگی افتخار است و حتی رهبران قومی فرزندان‌شان را تشویق به این کوچ‌کشی می‌کنند، چرا برای آنانی که درین سرزمین مانده‌اند فرهنگ و زبان مهم‌تر از نان و آب شود؟ حتی مولوی‌ها و شیخ‌ها را می‌شناسیم که فرزندان خود را تشویق به انگلیس، امریکائی، ترک و جرمن شدن می‌کنند. تعدادی از آنان در مسجد از انگلیس و جرمن شدن فرزندان‌شان فخر می‌فروشدند و به مقتدیان خود قصه می‌کنند. آنان می‌دانند که انگلیس شدن عاقبت دوری از باورهای پدری‌شان را هم به همراه دارد. چرا مولوی‌ها، مبلغان و رهبران جهادی ترجیح می‌دهند فرزندان‌شان دین و فرهنگ را گذاشته نان و آرامش را بگیرند؟ چون همه ما آدم‌ها به صورت غریزی فرق برتری امتیازات مادی (زیربنا) را بر تعلقات فرهنگی و معنوی (روبنا) می‌دانیم. همه می‌دانیم که خانه امن، کار پر درآمد، شهر پاک و صحت سالم مهم‌تر از لهجه، لباس، نام و زبان است. سیری مسکو را بر گرسنگی کابل ترجیح می‌دهیم، زنده ماندن در بازار پر از آدم‌های نمازنخوان را بر کشته‌شدن در مسجد پر از ملا دوست‌تر داریم. با این حال از سیاست و آنچه سیاست‌مداران به خورد مردم می‌دهند غریزی نیست. در روزهایی که باید همه فکروذکر ما متوجه چرخ‌تازه معاملات برسر آینده حکومت‌داری، حقوق و آزادی‌های مردم باشد، سیاست‌مداران دانه‌های تازه می‌اندازند، ما را به گروه‌های درگیر در خود تبدیل می‌کنند.